



پدر در صداقت برتر از آئینه / خوش بختی یعنی قلب پدرت بتپد

عمر کوتاه است و فرصت‌ها شتابان از پی هم دوان، کار همیشه هست، موقعیت‌های کاری نیز همین طور اما پدر، مادر این ریشه‌های زندگی...

عمر کوتاه است و فرصت‌ها شتابان از پی هم دوان، کار همیشه هست، موقعیت‌های کاری نیز همین طور اما پدر، مادر این ریشه‌های زندگی فقط چندصباحی با ما هستند و خواهند رفت بیایید بیشتر قدرشان را بدانیم به‌خصوص پدران چون آنها در فرهنگ ما ایرانی‌ها به‌نام کوه‌های صبور معروف هستند و حالا حالاها شاید لب به سخن نکشایند تا از درونشان و آلامشان و خواسته‌هایشان از ما برایمان بگویند، همه چیز را در دلشان می‌ریزند و در توداری معروفند.

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، داریم به سالروز میلاد مولایمان امام علی (ع) نزدیک می‌شویم و چه زیباست که این روز به نام مقدس پدر نامگذاری شده است، بهانه‌ای چنین زیبا که براننده مقام والایشان است، همیشه همه جملات زیبا و ناب را به نام مادر تمام کرده‌اند اما پس پدران چه؟! آنها چه سهمی از این بار سنگین ادبیات غنی فارسی دارند.

پیرمرد از پشت نرده‌های پنجره چشم به بیرون دوخته و هر از چند گاهی نیز به درب باز اتاق نیم نگاهی می‌اندازد دلهره عجیبی در رفتارش پیداست، هم اتاقی‌هایش یک یک سرشان را به چیزی گرم کرده‌اند.

از خواندن روزنامه گرفته تا روی تخت لم دادن و چشم به سقف دوختن، شاید اگر بگویند که تعداد یک یک آجرهای سه سانتی دیوارهای حیاط را بدانند باورشان نشود، اما آری چند ماهی است که کارش شمردن همین آجرهاست نه اینکه از سر دلخوشی این کار را بکند نه! او با این کار سرش را گرم می‌کند و افسوس که روی هرکدام از این آجرهای مکعبی کوچک زرد رنگ گذشته‌اش را چون فیلم سینمایی تماشا می‌کند.

سال‌هایی که در گرما و سرما روی ساختمان‌های نیمه کاره به سیمان کشی مشغول بوده و شکم چند سر عائله‌اش را سیر کرده است، شب‌هایی که دلهره پسر کوچکش را کشیده چون مریض بوده و همراه با همسرش در بیمارستان‌های شهر دنبال مداوای او بودند.

تصویر دلهره‌های تهیه جهاز تنها دخترش، شهریه دانشگاه دو پسرش که تا مقطع ارشد در دانشگاه آزاد درس خواندند و آخر سر که به نان و نوایی رسیدند، حالا از سر مشغله زیاد و عدم رسیدگی او را در این خانه محبوس کردند، رسم روزگار رسم عجیبی است انگار هر چقدر بیشتر برای فرزندان مایه بگذاری قرار است در آینده بیشتر از این کارت پشیمان شوی، نامت که پدر باشد مجبوری بار سنگین‌تری از زندگی و روزگار بر تو تحمیل شود.

این دو جمله را با غصه برای هم اتاقیش بیان می‌کند و او با آهی کش‌دار جوابش را می‌دهد، او نیز حال و روزی بهتر ندارد. همسرش را که از دست داده پسرانش برای ادامه تحصیل به خارج رفته‌اند و از زور تنهایی خودش به اینجا پناه آورده تا بلکه رفیقی، هم صحبتی داشته باشد و خدایی نکرده پشت درب‌های بسته خانه‌اش تنهایی نمیرد و جسدش از تنهایی بو نگیرد.

اینجا یکی از خانه‌های سالمندان تبریز است، نامش رویش است سالمندان کسانی که پیرند و کسی از عهده نگهدارشان برنیاورده اینجا آمده‌اند و این مکان سرپناهی شده برای آنها. اما کاش تا حد امکان نهایت تلاشمان را برای نگهداری از سالمندان مان بکنیم تا کمتر به این مکانشان بیاوریم و محصورشان کنیم پشت دیوارهای سنگین و کوه مانند اینجا، آنها ریشه‌های ما هستند، مگر می‌شود درختی بی‌ریشه سرپا بایستد، ریشه‌ها نیاز به رسیدگی دارند و اگر ریشه طوریش بشود کدام درخت تنومندی را می‌شناسید که بی‌ریشه دوام بیاورد.

داریم به سالروز میلاد مولایمان امام علی (ع) نزدیک می‌شویم و چه زیباست که این روز به نام مقدس پدر

نامگذاری شده است، بهانه‌‍ای چنین زیبا که برازنده مقام والایشان است، همیشه همه جملات زیبا و ناب را به نام مادر تمام کرده‌‍اند اما پس پدران چه؟! آنها چه سهمی از این بار سنگین ادبیات غنی فارسی دارند.

اتوبوس به آرامی در حال حرکت است مرد چهره‌‍اش گرفته است و پیراهنی مشکی به تن دارد، بغل دستیش سر صحبت را با او باز می‌‍کند و می‌‍پرسد که چرا سیاه پوشیده است؟ لب به سخن می‌‍گشاید و همراه با آن آهی می‌‍کشد، می‌‍گوید: پدر پیری داشتیم که تازگی‌‍ها به رحمت خدا رفته است، دلداریش داده و به او تسلیت می‌‍گوید.

اما انگار که سووالتش دیوارسکوتش را بدجور می‌‍شکند، ادامه می‌‍دهد در شهر ارومیه ساکن بود و با مادرم زندگی می‌‍کرد حالش روبه راه بود نفسی می‌‍کشید و من و برادرم هرازگاهی به دیدنش می‌‍رفتیم و به او سر می‌‍زدیم، دل‌‍مان خوش بود که پدری داریم و می‌‍توانیم لحظاتی را کنارش بگذرانیم، اما چند روز پیش خبر رسید که دیگر نفس نمی‌‍کشد و عمرش را داده به شما، همراه با این جمله چشمانش را اشک فرا می‌‍گیرد.

این صحنه تکه‌‍ای کوچک از زندگی هر یک از ما می‌‍تواند باشد، عمر کوتاه است و فرصت‌‍ها شتابان از پی هم دوان، کار همیشه هست، موقعیت‌‍های کاری نیز همین طور اما پدر، مادر این ریشه‌‍های زندگی فقط چندصباحی با ما هستند و خواهند رفت بیایید بیشتر قدرشان را بدانیم به‌‍خصوص پدران چون آنها در فرهنگ ما ایرانی‌‍ها به‌‍نام کوه‌‍های صبور معروف هستند و حالا حالاها شاید لب به سخن نکشایند تا از درونشان و آلامشان و خواسته‌‍هایشان از ما برایمان بگویند، همه چیز را در دلشان می‌‍ریزند و در توداری معروفند.

ای پدر ای با دل من همنشین

ای صمیمی، ای بر انگشتر نگین

در صداقت برتر از آئینه‌‍ایی

در رفاقت با دل بی‌‍کینه‌‍ایی

نگارنده: فاطمه داداشی